

بررسی ساحات وجودی آدمی از نظر موسی دلنون و یاکوب بومه*

عمران رحیمی فر*

بخشعلی قنبری**

محمد رضا عدلی***

چکیده

انسان ابعاد و ساحات مختلفی دارد که فهم آن‌ها می‌تواند در شناخت ماهیت او نقش مهمی ایفا کند. به لحاظ اهمیت شناخت انسان تصمیم گرفته شد تا به روش توصیفی مقایسه‌ای، ابعاد وجودی انسان در دیدگاه دو عارف مطرح یهودی و مسیحی بررسی گردد. موسی دلنون، عارف یهودی، و یاکوب بومه، عارف مسیحی، از زوایای مختلف ساحات انسان را بررسی کرده‌اند. دلنون انسان را تجلی خداوند می‌داند که از طریق سفیره‌ها واسطه بین خدا و جهان است. او به ابعاد سه‌گانه روح انسان، منشأ و روابط آن‌ها اشاره کرده و رستگاری انسان را نتیجه اعمال او در جهان معرفی می‌کند. دلنون اتحاد انسان و خدا را امری موقتی دانسته و در توصیف آن از نمادهای عاشقانه استفاده کرده است. به نظر بومه، انسان از جسم و نفس و روح تشکیل شده، جسم از زمین، نفس از صورت‌های فلکی و روح از خداست. جسم، نفس، روح و ذهن انسان با یکدیگر ارتباط دارند و هر جنبه از ساحات‌های وجودی انسان بر دیگر جنبه‌ها تأثیر می‌گذارد. انسان می‌تواند به مدد فیض الهی در مبارزه با خواهش‌های نفسانی به نجات دست یابد. با اینکه بومه از لفظ اتحاد عرفانی استفاده نکرده، به زندگی خدا در انسان اذعان می‌نماید؛ که این امر نوعی اتحاد عرفانی انسان و خداست.

کلیدواژه‌ها: موسی دلنون، یاکوب بومه، ساحات وجودی انسان، یهودیت، مسیحیت.

این مقاله از رساله دکتری با عنوان جایگاه و ابعاد وجودی انسان به روایت موسی دلنون و یاکوب بومه استخراج شده است.

* دانشجوی دکتری گروه ادیان و عرفان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، mbr1354@yahoo.com

** دانشیار گروه ادیان و عرفان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، Bqhanbari768@gmail.com

*** استادیار گروه ادیان و عرفان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، Moh_adli@yahoo.com

۱. مقدمه

انسان‌شناسی عرفانی دانشی است که انسان را از دیدگاه عرفانی مطالعه می‌کند. انسان و هستی و چیستی او همیشه از مسائل مطرح در دیدگاه‌های عارفان بوده است. در عرفان، انسان سرآمد مخلوقات خدا و محل بروز و ظهور اسماء و صفات الهی در جهان است. با مطالعه آثار عارفان درباره انسان می‌توانیم به دیدگاه‌های عمیق آنان در باب انسان و اهمیت او در جهان دست یابیم که شاید بتواند در زندگی کنونی ما تأثیرگذار باشد. در خصوص ابعاد وجودی انسان این سؤال مطرح می‌شود که آیا انسان فقط جسم است و ساحات دیگری ندارد؟ در پاسخ به این سؤال آراء گوناگونی ارائه شده است و متفکران، دیدگاه‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند. عده‌ای به تک‌ساحتی بودن انسان معتقدند و حتی ذهن را بخشی از بدن یا همان مغز می‌دانند. عده دیگر، با اعتقاد به چندساحتی بودن انسان، از مراتبی چون ذهن (= آگاهی)، نفس (= فاعل آگاهی) و روح (= ساحت عدم تفرّد آدمی) نام می‌برند. عارفانی که به اهمیت نقش آدمی در جهان می‌اندیشند، ساحات مختلف انسان را بررسی می‌کنند و درصدد توضیح مراتب وجودی انسان برمی‌آیند.

در این مقاله سعی شده دیدگاه دو عارف بزرگ یهودی (موسی دلئون) و مسیحی (یاکوب بومه) در باب انسان را بررسی شود. در عرفان یهود، انسان تجلی خداوند و واسطه میان او و جهان است، خدا به صورت انسان در جهان ظاهر می‌شود.

در عرفان مسیحی، انسان علاوه بر تحقق صفات الهی در خود، می‌تواند به حدی تعالی یابد که شایستگی تحقق خدا در خود را به دست آورد؛ چنان‌که عیسی این توفیق را به دست آورد. لذا در شورای نیقیه (۳۲۵م) و کالسدون (۴۵۱م) بر تمامیت عیسی در انسانیت و الوهیت تأکید شد (مک‌گراث، ۱۳۹۲: ۶۴-۶۶). در عرفان مسیحی، انسان سرتاپا روحانی و تجلیگاه خداوند است؛ زیرا خدا بدون واسطه تجلی نمی‌کند. مسئله اصلی این تحقیق، بررسی انسان و ابعاد وجودی او در آثار این دو عارف است و سعی شده با استفاده از روش توصیفی و مقایسه‌ای در حد امکان به آن پرداخته شود. محور

اصلی بحث ما در آثار دلنون، کتاب زوهر، و در آثار بومه، کتاب‌های *آرورا (Aurora)*،
راهی به سوی مسیح (*The Way to Christ*)، حیات سه‌بعدی انسان (*The Threefold*
Life of Man)، تجسد مسیح (*The Incarnation of Jesus Christ*) و سه اصل ذات
الهی (*The Three Principles of The Divine Essence*) است.

در زمینه تحقیق حاضر، اثر مستقلى وجود ندارد اما در باب آثاری که به بررسی
دلنون و بومه پرداخته‌اند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- انسان کامل به روایت ابن عربی و دلنون (بادنج، ۱۳۹۳).
- ویژگی‌های انسان کامل در فصوص الحکم و مقایسه آن با آدم علیون در زُهر
(ابراهیم، ۱۳۸۶).

- فرجام‌شناسی انسانی در قبلا (حاج ابراهیمی و رامیشی، ۱۳۹۲).
- گرایش‌ها و مکاتب اصلی عرفان یهود (شولم، ۱۳۹۲).
- یهودیت، بررسی تاریخی (اپستاین، ۱۳۸۸).
- نظام‌های عرفانی یهود (قنبری، ۱۳۹۶).
- ارتباط روح و بدن و نتایج آخرت‌شناسانه آن در فلسفه بومه در مقایسه با نظریه
ملاصدرا (اکبریان و نویگلینز، ۱۳۸۹).

- یاکوب بومه و اسلام (پیچ، ۱۳۸۶).
- عارفان مسیحی (فانینگ، ۱۳۸۴؛ آندر هیل، ۱۳۹۲).
- متون دینی و نظام‌های عرفانی مسیحیت (قنبری، ۱۳۹۶).
آثار بومه تاکنون به فارسی ترجمه نشده و منبعی از این حیث در دسترس نیست.
این مقاله در صدد شناسایی ارزش و اهمیت انسان در آثار این دو عارف است که قبلاً
موضوع پژوهش و تحقیق نبوده است.

۲. موسی دلنون و زُهر

موسی دلنون^۱ عارف بزرگ یهودی و نویسنده کتاب زُهر در ۱۲۵۰، در لئون اسپانیا
متولد و در گوادالاکارا، والادولید و آویلا زندگی کرد و در ۱۳۰۵، در آروالو درگذشت

(Kayserling: 7). در ابتدا به فلسفه گرایش داشت، سپس به عرفان متمایل شد که به مرور زمان در اعماق وجودش رخنه کرد و عناصر فلسفی تفکرش به حاشیه رفت. او اندیشه‌ورزی خود را با پیروی از موسی بن میمون آغاز کرد که این عناصر فلسفی در آثارش از جمله آثار عبری‌اش مشهود است (قنبری، ۱۳۹۶: ۱۸). او با فیلسوفان قرون وسطا و آثار عرفانی سلیمان بن گیبرول^۲، یهودا لوی^۳ و ابن میمون^۴ و ژوزف جیکاتیل^۵ آشنا بود و از آن‌ها استفاده کرد. از میان افراد یادشده، اثرپذیری وی از جیکاتیل و ابن میمون بیشتر از بقیه بود. از جمله آثاری که بر اندیشه دلتون اثر گذاشت، کتاب گینت آگوز نوشته جیکاتیل است به حدی که برخی جاهای زهر (مانند اور زاروغ که نام نویسنده‌اش مشخص نیست) را می‌توان به جیکاتیل^۶ نسبت داد و تا حدی یقین پیدا کرد که این قسمت نوشته دلتون نیست (شولم، ۱۳۹۲: ۳۴۶). وی با پیروی از ابن میمون، اندیشه عرفانی خود را آغاز کرد و به تدریج، جذب مطالعه قباله شد. این امر با توجه به عناصر فلسفی موجود در آثار عبری او بسیار واضح است (همان: ۳۴۵).

در اواخر قرن سیزدهم، مدراشی در مورد اسفار پنج‌گانه مملو از تمثیل‌های عرفانی عجیب نوشت یا آن را گردآوری کرد و به شمعون بن یوحای، قدیس بزرگ دوره «تنایم» نسبت داد. این اثر به زبان آرامی عجیب با عنوان *مدراش شمعون بن یوحای* که به نام زهر شناخته می‌شود، نوشته شد که از ابتدا انتقادهایی را برانگیخت (Kayserling: 7). اما به‌رغم این‌ها بین یهودیان جایگاهی هم‌تراز کتاب مقدس یافت. زهر به معنای درخشش یا همان نور باطنی است که موسی (ع) آن را از خداوند اخذ کرد (ابراهیم: ۱۶) و از مهم‌ترین منابع عرفانی یهود است که هر پدیده طبیعی را یک ایده الهی می‌داند (Demanhar: 13). دلتون آثار دیگری به نام خود به زبان عبری دارد. اولین کتابش *شوشن عدوت*^۷ در ۱۲۸۶ نوشته شد. سال بعد، رساله نسبتاً حجیمی در باب معنای فرامین با عنوان *سفرها-ریمون*^۸ نوشت که هر دو مملو از اشارات عرفانی هستند. در این کتاب‌ها نام زهر ذکر نشده، ولی تحلیل دقیق نشان می‌دهد که در آن، از همه بخش‌های زهر استفاده کرده است (شولم، ۱۳۹۲: ۳۳۳-۳۳۴). از آثار دیگر دلتون

می‌توان به هفش حوخما (نفس حکمت) و سفر شقل هتودش (واحد نقره مقدس)،
نفس عامله (۱۲۹۰م) و میشکن ها یمدوت (۱۲۹۳م) اشاره کرد. حداقل چهارده عنوان
از آثار دلئون هنوز موجود است (همان: ۳۳۳).

۳. انسان‌شناسی دلئون

دلئون در باب انسان نظریاتی دارد که تحت‌تأثیر نظریات رایج قرون وسطاست. نظر زهر
در حقیقت تلفیق دو نظریه انسان‌شناسانه قرون وسطاست:

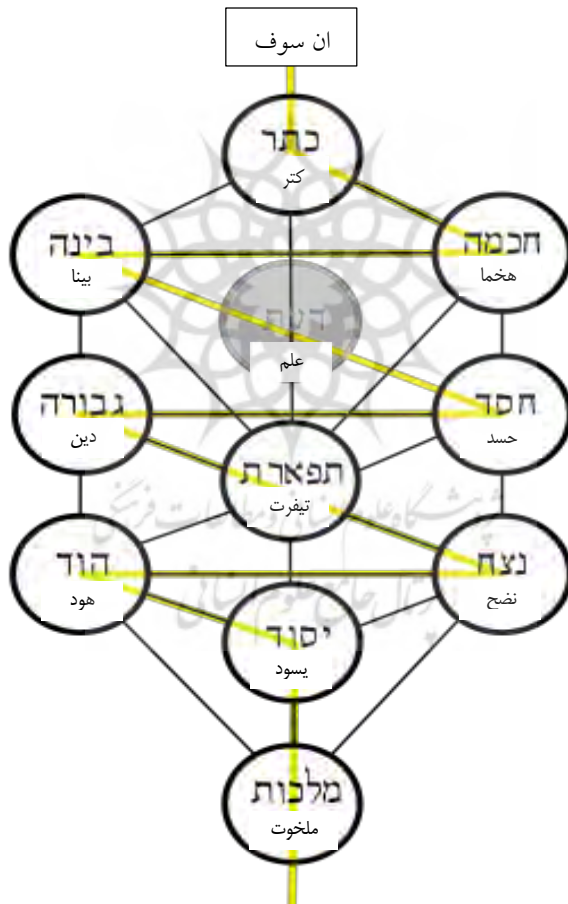
۱. او در نظریه اول میان نفس نباتی، حیوانی و عقلانی تمایز قائل می‌شود. ارسطو
این سه مرتبه را قوای یک نفس معرفی می‌کرد، اما پیروان افلاطون آن‌ها را سه وجود/
ذات می‌دانستند.

۲. وی در نظریه دوم، پیرو مطالبی بود که ابن میمون تحت‌تأثیر فلاسفه اسلامی نظیر
ابن رشد، ابن سینا و فارابی، آن را در میان یهود رواج داد. این نظریه مبتنی بر مفهوم
عقل مستفاد بود. بر این اساس، قوه عاقله به صورت بالقوه در نفس وجود دارد و در
فرایند شناخت به فعلیت می‌رسد (قنبری، ۱۳۹۶: ۴۲).

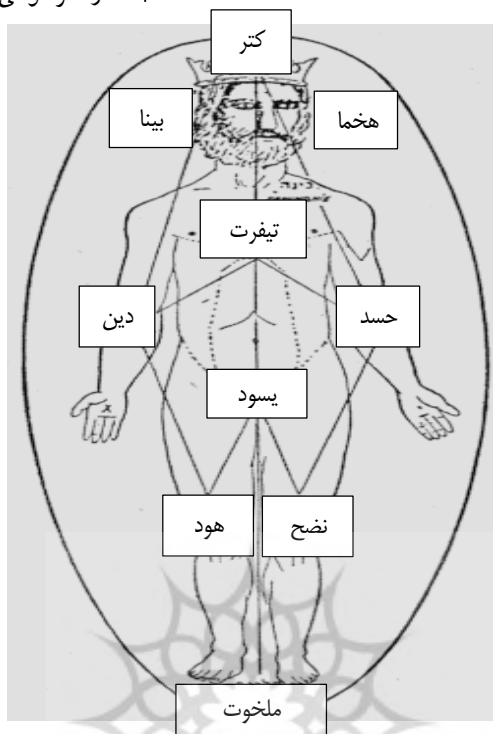
از دیدگاه زهر، خلقت هنگامی آغاز می‌شود که وحدت مطلق خداوند با انبساط
وجودی او در قالب سفیروت^۹ تبدیل به کثرت شود. تئوری خلقت از طریق سفیروت،
تنها روایت خلقت در زهر نیست، اما مهم‌ترین آن است. در این تئوری بارقه‌ای از «ان
سوف»^{۱۰} صادر و باعث تجلی شد. بنابراین، کل خلقت چیزی جز بارقه‌های نور خدا
که از حکمت او متجلی می‌شوند، نیست (ابراهیم: ۱۹). این سفیره‌ها عبارت‌اند از:
۱. کتر^{۱۱}؛ ۲. هخما^{۱۲}؛ ۳. بینا^{۱۳}؛ ۴. حسد^{۱۴}؛ ۵. دین^{۱۵}؛ ۶. تیغرت^{۱۶}؛ ۷. نضح^{۱۷}؛ ۸. هود^{۱۸}؛
۹. یسود^{۱۰}؛ ۱۰. ملخوت^{۲۰}.

انسان نقطه پایان فرایند آفرینش و تجلی از طریق سفیره‌هاست. یکی از آموزه‌های
محوری زهر، مدل انسان-خداانگارانه از انسان و هستی است که ظاهراً بر پایه جمله‌ای
از سفر پیدایش قرار دارد که انسان شبیه خداوند خلق شده است. این مدل بر تمام
تفسیر زهر از خدا، انسان، کیهان و رابطه آن‌ها سایه افکنده و می‌گوید خدا به صورت

انسان در هستی ظهور می‌یابد. در حقیقت، سفیره‌ها یک انسان کیهانی را می‌سازند که در بیان عارفان اولیه قبالا، آدم علیون^{۲۱} و در زهر آدم^{۲۲} یا آدم قدمون^{۲۳} نامیده می‌شود و دارای دو وجه انسانی و کیهانی است. در شأن کیهانی هر سفیره مانند عضوی از اعضای بدن او است. از این رو آدم قدمون خودش مرتبه وجودی پنجمی^{۲۴} است که بر عوالم دیگر احاطه دارد. پس می‌توان او را واسطه خلقت قلمداد کرد. او دارای ظهوراتی در همه عوالم از جمله عالم مادی است و صورت جسمانی‌ای که نمود کوچکی از شأن انسانی او و منشأ بنی آدم نیز به شمار می‌رود (بادنج، ۱۳۹۳: ۱۸۴).



تصویر مراحل تجلی سفیره‌ها از ان سوف



تصویر انسانی سفیروت

آفرینش جهان وابسته به انسان است؛ زیرا آفرینش در صورتی می‌تواند خود را حفظ کند که انسان در تعادل بین نیروهای مذکر و مؤنث باشد. این تعادل در زهر ماتکا ۲۵ نامیده می‌شود و از طریق نیروی آن، جهان به وجود آمده است (Scholem: 579). خداوند به جای خلق جهان مادی با اراده‌اش چیزی از عدم ایجاد و با انجام تغییراتی در آن اشکال بی‌شماری به وجود آورد که در علم او موجود بودند. انسان کامل‌ترین این اشکال، عهده‌دار نمایندگی پیوند بین خدا و جهان و تنها جانشین خدا در روی زمین است. زهر بیان می‌کند حاخام شمعون در مکاشفه‌ای دید که هنگام آفرینش انسان، تمامی موجودات لرزیدند، «سپس انوار الهی پدیدار شده و دروازه شرق را از جایی که نور جریان یافته بود باز کرد. نوری که به آن عطا شده بود (نور جنوب) با شکوه سریان یافت و بر نور شرق غلبه کرد. نور شرق نور شمال را بیدار کرد و با

صدای بلند به نور غرب گفت به سوی او بیاید. سپس نور غرب به سوی نور شمال رفت و با آن همراه شد، سپس نور جنوب نور غرب را در بر گرفت و انوار شمال و جنوب باغ را احاطه و به حصار آن تبدیل شدند. سپس نور شرق به نور غرب نزدیک شد، نور غرب با شادمانی گفت: «انسان را به صورت ما بسازیم» (پیدایش ۱: ۲۶) بلکه مانند ما چهار جهت و بالا و پایین را در بر گیرد. در نتیجه نور شرق و غرب به هم پیوسته و انسان به وجود آمد که به گفته حکیمان یهود، از گوشه معبد برخاست و خداوند به موجودات سفلی که از گوشه عالم علوی نشئت گرفته بودند، راز چگونگی به وجود آمدن نام الهی آدم را آشکار کرد (دلئون، ۱۳۹۷: ۵).

۴. زن و مرد از دیدگاه دلئون

سپس خدا برای آدم همدمی از دنده راستش ساخت (پیدایش ۲: ۲۱). زهر سؤال می‌کند دنده چه کسی برداشته شد؟ سپس می‌گوید: «باکره مترونا.» و می‌گوید: «پدر آسمانی، یک دنده از سمت راست او برداشت و جای آن را با گوشت پر کرد که اشاره به اتحاد طبیعت آسمانی و زمینی انسان و راز رابطه زناشویی است. وقتی این میل نادیده گرفته شود، عواقب آن بسیار مضر خواهد بود (Demanhar: 14). آدم و حوا ابتدا پهلو به پهلو هم بودند، دلیل آنکه از ابتدا رودرروی هم آفریده نشدند این بود که آسمان و زمین هنوز در هماهنگی نبودند و وقتی وحدت زمینی انجام گرفت و آدم و حوا رودرروی شدند، وحدت اعلی هم کامل و آسمان و زمین با هم هماهنگ شد (دلئون، ۱۳۹۷: ۶). از این مطلب دریافت می‌شود که در این هنگام هنوز آدم کامل نشده بود و زمانی که حوا کامل شد، آدم نیز کامل گردید و رابطه جنسی بسزایی در جهان معنوی دارد.

۵. مراتب سه‌گانه روح

به نظر دلئون، روح انسان سه مرتبه دارد: نشامه^{۲۶}، روح^{۲۷} و نفس^{۲۸}. نفس به بدن وابسته بوده و هنگام مرگ، از بین رفته و وارد بهشت نمی‌شود. اتحاد موقتی دو عنصر برتر، جان و روح، آنطور که در عرفان باستان شر معرفی می‌شد، نیست بلکه ابزار آموزش

اخلاقی است که در آن، روح یا طبیعت پایین‌تر در محدوده حس کار می‌کند. زندگی انسان در طبیعت کامل آن، توافق کاملی بین خود بالاتر و پایین‌تر (تعبیر زهر: پادشاه و ملکه) است. روح اکنون در حال تأدیب برای کسب این هماهنگی و مانند شاهزاده‌ای است که برای آموزش دور از کاخ است و سپس به خانه بازمی‌گردد (Demanhar: 14). دلئون روح انسان را بخشی از خداوند و هم‌جوهر با او می‌داند که او را مجاب کرد تا بپرسد: چگونه خداوند خودش را عذاب می‌کند؟ این عقیده به صورت غیرمستقیم در زهر بیان شده که نشامه، ناتوان از گناه بوده و در لحظه گناه، از بدن خارج می‌شود (Scholem: 603-604).

نفس و روح به هم متصل هستند درحالی‌که نشامه در شخصیت آدمی (که ناشناخته است) مأوا دارد. اگر آدمی تلاش کند تا پرهیزکار باشد، نشامه به او کمک می‌کند پرهیزکار بماند. اما اگر برای پرهیزکاری کوشش نکند، نشامه به او حیات عطا نمی‌کند بلکه نفس و روح به او حیات می‌بخشند؛ به‌علاوه، کسی که خود را ناپاک کند، بیشتر در ناپاکی فرو می‌رود و از حمایت خداوند محروم می‌شود (دلئون، ۱۳۹۷: ۱۷). وقتی جسم در قبر در حال پوسیدن است، نفس با جسم در دنیا سرگردان است و می‌خواهد علت بدبختی زنده‌ها را بداند و در صورت لزوم برایشان شفاعت کند. روح خود را به باغ زمینی عدن می‌رساند و از لذایذ آن محظوظ شده، در روزهای شب‌ات و اول هر ماه و اعیاد، به آسمان صعود کرده، با خوشی‌های آن سرگرم بوده و سپس به عدن بازمی‌گردد. اما نشامه به سرعت به جایی که از آن نشئت گرفته، صعود می‌کند و هیچ‌گاه به زمین بازمی‌گردد. تا زمانی که نشامه به عرش ملحق نگردد، روح نمی‌تواند در باغ زمینی به کمال برسد و نفس نمی‌تواند در جایگاه خود قرار بگیرد. پس هر سه بعد روح عذاب می‌کشند تا بلکه نشامه بتواند به مکان اصلی خود برسد. در آن زمان، دو بُعد دیگر به مکان حقیقی‌شان پیوند می‌خورند؛ زیرا آن‌ها در پیوندی عرفانی یکدیگر را در بر می‌گیرند و به وحدت می‌رسند (دلئون، ۱۳۹۷: ۶۸-۶۹).

توانایی سه قسمت روح از پایین به بالا افزایش می‌یابد. نفس در هر فردی وجود

دارد؛ زیرا هنگام تولد وارد بدن می‌شود و عامل حیات است. دو قسمت دیگر بعد از تولد در فرد افزایش می‌یابد؛ زیرا آن‌ها در فردی یافت می‌شوند که دارای روح آگاه باشد و برای توسعه نیروهای فکری و مذهبی تلاش کند. روح به هنگام غلبه فرد بر جنبه حیوانی خود کمال می‌یابد. اما نشامه هنگامی در فرد تحریک می‌شود که خود را به تورات و اوامر آن مشغول و با کمک آن نیروهای عالی تر فهم خود (به‌خصوص توانایی فهم عارفانه الوهیت و رازهای جهان) را افزایش دهد. این ادراکی است که بشر را با خالقش متصل می‌کند (Scholem: 609).

ربی شمعون در تفسیر آیه «در طول شب جانم مشتاق توست و بامداد با روحم در درونم تو را می‌طلبم» (اشعیا ۲۶: ۹) گفته است که هنگام خواب، نقش یا روح، بدن را ترک می‌کند و بالا می‌رود. اما همه روح‌ها چنین نیستند و صعود نمی‌کنند و پادشاه را نمی‌بینند. اگر انسان در طول روز عمل ناروایی انجام ندهد، روحش بالا می‌رود. اما وجود حتی یک لکه، مانع بالا رفتنش می‌شود. روح در این حالت، رؤیاهای دروغین می‌بیند تا به بدن بازگردد. افراد خالص که به دلیل پاکی روح به مشاهده پادشاه می‌رسند، بهره‌ای جاودانی در آخرت به دست خواهند آورد و روح آن‌ها قایقی برای نفسشان خواهد شد و زمانی که آن‌ها متحد شوند، رهسپار صعود ابدی به سوی خدا می‌شود؛ زیرا نفس آن‌ها از خدا نشئت گرفته، به سوی او بازی‌گردد. خود پایین، که شامل نقش و روح است، مستعد نفوذ نشامه است. بنابراین، ارتباط منطقی و صمیمانه بین این سه بخش وجود دارد. وقتی نقش، روح و نشامه هماهنگ باشند، انسان از طریق حیات الهی که در او جریان می‌یابد، مقدس شده و آماده ادراک اسرار الهی می‌شود (Demahar: 354-356).

لایه‌های زهر آموزه‌های متفاوتی را بیان می‌کنند که ناشی از دوره‌های مختلف تکامل آن است. مدرّاش‌ها نعلام، به روان‌شناسی ابن میمون و آموزه عقل اکتسابی مدیون است. طبق این آموزه، تبعیت از تورات قدرتی دارد که می‌تواند باعث ابدیت روح شود. اینجا شاهد تقسیم‌بندی ارسطویی روح هستیم که کمتر از نقش، روح و

نشامه شناخته شده و طبق آن فاصله‌ای بین روح ناطق- هـ نفس- هـ مدارت - و روح منطقی- هـ نفس- هـ میخیل - می‌بینیم. دومی قدرتی آسمانی دارد که می‌تواند انسان را به کمال برساند و با نشامه یکسان است. در اثر این قدرت است که نفس تمام نیروها را در بر می‌گیرد. در مقابل، نشامه منحصرأً به ادراک عرفانی بستگی دارد، درحالی‌که روح حالت میانه‌ای است که قدرت معنوی را برای تشخیص خیر و شر به کار می‌گیرد. در بخش اصلی زهر، دیدگاه‌های مختلف یکی شده و اصول دینی بر اصول روان‌شناختی و فلسفی تسلط می‌یابد و شاهد تقسیم روح به یهودی و غیریهودی می‌شویم. منشأ ارواح یهودی سیتراکدوشاه و از آن غیریهودی سیترااهاست (Scholem: 609-610).

زهر جنبه‌ای از انسان را با عنوان زلم^{۲۹} مورد بحث قرار داده که با هیچ‌یک از اجزای روح یکسان نیست. زلم منشأ فردیت است که وجود هر انسان تنهایی را در بر می‌گیرد (Ibid: 611). دو نکته در این مفهوم وجود دارد: اولی ارتباط با فردیت انسان و دیگری بدن یا جامه آسمانی (= واسطه بین بدن مادی و روح). نشامه و نفس به دلیل طبیعت روحانی‌شان نمی‌توانند با بدن ارتباط داشته باشند و زلم به‌عنوان واسطه میان آن‌ها عمل می‌کند. زلم لباسی است که روح قبل از نزول به جهان پوشیده و بعد از مرگ نیز آن را در بر می‌کند. در حیات زمینی، زلم توسط سیستم روان-تنی انسان پنهان می‌شود و فقط چشم بصیر عارفان قبالا آن را می‌بینند. برخلاف روح، زلم رشد می‌کند و این کار در تطابق با واکنش‌های زیستی است که در تصرف آن است (Ibid: 611-612).

۶. خوانشی از ساحت‌های انسان بر اساس آراء دلئون

پیش از بیان نظر دلئون باید اشاره کرد که وی تقسیم‌بندی خاصی از ساحات وجودی انسان ندارد اما با عنایت به اینکه برخی از اهل پژوهش تقسیم دقیقی از این ساحت‌ها به عمل آورده‌اند (نک: ملکیان، ۱۳۸۸: ۲۷-۳۴)، با تکیه بر آن، نظر دلئون را بررسی می‌شود. بر این اساس، شخصیت انسان از سه ساحت «درونی» و دو ساحت «بیرونی» تشکیل شده است. چون هر انسانی در این ساحات با دیگران فرق دارد، جنبه‌ای

بی‌همتا دارد. ساحت‌های درونی عبارت‌اند از:

۱. عقاید و باورها: یقین، ظن، شک، تخمین، استدلال و...
۲. احساسات و عواطف: عشق، نفرت، دوستی، دشمنی، آرامش، تشویش و هرچیز که در وجود ما با «لذت و الم» سروکار دارد؛
۳. اراده: اهداف، آرمان‌ها، انگیزه‌ها و مقاصد انسان.

ساحت‌های بیرونی عبارت‌ند از: ۱. گفتار؛ ۲. کردار. ساحت‌های درونی بر خود فرد معلوم است اما دیگران از آن خبر ندارند مگر از طریق ساحت‌های بیرونی. اما ساحت‌های بیرونی بر مخاطب آشکار است. در تمامی حیوانات، ساحت‌های درونی و بیرونی منطبق‌اند، اما انسان تنها موجودی است که می‌تواند وارونه‌نمایی کند (کریمی، ۱۳۸۴: ۱۸-۱۲).

۱-۶. ساحت معرفتی و عقیدتی^{۳۰}

یکی از مطالب زهر این است که نه تنها آدم قدمون، بلکه هر انسانی مظهر سفیروت است و سفیره‌ها در وجود هر فردی مستترند؛ مثلاً کتر، ذات پاک و الوهی انسان و هوخما، معرفت او به خداست. بنابراین، شاید بتوان گفت که راز الوهیت از طریق تأمل در وجود انسان و معرفت به او قابل درک است (بادنج، ۱۳۹۳: ۱۸۹). دلثون در باب اهمیت معرفت می‌گوید: «وقتی ابراهیم اطمینان قلبی یافت ایمانش کامل شد، از آن زمان به شناخت معرفت اعلی نائل آمد، به خداوند ملصق شد و به دست راست عالم (درخت سفیروتی) مبدل شد» (دلثون، ۱۳۹۷: ۱۷-۱۹).

۲-۶. ساحت احساسی-عاطفی^{۳۱}

دلثون کسانی را عارف می‌داند که خدا (منبع نور) را احساس کنند. فرد، فقط با ایجاد تعادل در خواسته‌هایش می‌تواند به خالق برسد. خالق غیرجسمانی است و تنها با قلب می‌توان او را احساس کرد. قلب مرکز تمام احساسات انسان است. با این حال، کسی نمی‌تواند خالق را با همه قلبش حس کند، بلکه تنها با نقطه کوچکی در آن، این کار را انجام می‌دهد و برای احساس این نقطه، انسان باید آن را در خودش توسعه دهد.

زمانی که فرد این نقطه را گسترش می‌دهد، حس خالق و نور او می‌تواند وارد آن شود. قلب مجموعه‌ای از خواسته‌های خودخواهانه ماست و نقطه کوچکی از آن مربوط به تمایلات معنوی است، تمایلات نوع‌دوستانه توسط خالق در قلب قرار داده شده است. وظیفه ما این است که این میل معنوی را پرورش دهیم تا حدی که نه فقط خودخواهی ما بلکه تمام آرزوهای ما را تعیین کند. در این زمان، میل خودخواهی قلب، متعهد شده و نقصان می‌یابد (Laitman: 42-43).

۳-۶. ساحت کردار

انسان موظف است خودخواهی‌اش را به نوع‌دوستی تبدیل کند و تا زمانی که چنین نکرده است، همچنان به تولد در این جهان و تناسخ ادامه خواهد داد. فرد تنها وقتی می‌تواند خواسته‌های خود را تغییر دهد که بخواهد این کار را انجام دهد. انسان در اختیار مطلق آفریده شده است؛ او نمی‌تواند هم خواسته‌های مختلفی را که دیگران از او دارند قبول کند، هم ارتباطی با جهان معنویت داشته باشد. معنویت فقط می‌تواند از طریق خواسته‌های نوع‌دوستانه تأمین شود. از این رو، فرد هیچ بختی برای عبور از مرزهای این جهان به خودی خود ندارد. به همین دلیل، تورات و بخش مؤثر آن، قبالا به ما داده شد تا برای دستیابی به معنویت کمکمان کند (Ibid: 43).

۴-۶. ساحت گفتار

به عقیده دلئون دعا کششی بین عرش اعلی و زمین است و از جمله رابطه‌های گفتاری بین انسان و خداست، گناه مانع ارتباط گفتاری بین انسان و خداست. با این حال دلئون به تبعیت از کتاب مقدس که نخواستہ اسرار را آشکار کند، از گناه سخن زیادی نگفته تا این راز محفوظ بماند (قنبری، ۱۳۹۶: ۴۶).

۵-۶. ساحت ارادی^{۳۲}

به عقیده دلئون، انسان در اختیار مطلق آفریده شده است و می‌تواند بین خیر و شر انتخاب کند. دلئون در آثار عبری‌اش، آموزه نهمانیدز در خصوص وظیفه انسان در جهان را به کمک قدرت عقلانی خود با آموزه‌های قبالا پیوند زده و در هـنَفشه هخما می‌نویسد: «هدف روح از ورود به بدن این است که نیروها و توانایی‌هایش را

در جهان به نمایش بگذارد و وقتی به این جهان نزول می‌کند، نیروها را می‌گیرد و برای هدایت این جهان پست عمل می‌کند تا تیقون^{۳۳} را در جهان بالا و پایین انجام دهد؛ زیرا روح در بالاترین درجه‌اش با همه چیز آمیخته است... روح کامل نخواهد بود و هنگامی که در این جهان است، خود را کامل خواهد کرد و زمانی که در حالت کامل قرار بگیرد، همانی نیست که قبل از نزول بوده است» (Scholem, Kabbalah,) (Judaica: 612). انسان باید این اعمال را با اراده و خواست خود انجام بدهد.

۷. یاکوب بومه (Jacob Boehme)

یاکوب بومه (۱۵۷۵-۱۶۲۴م) فیلسوف و عارف بنام آلمانی، به‌رغم دوران نسبتاً کوتاه زندگی‌اش، جریان تفکر فلسفی و دینی مغرب زمین را سخت تحت‌تأثیر قرار داد تا آنجا که وی را «نخستین فیلسوف آلمانی» نامیده‌اند و گفته شده فیلسوفان نام‌آوری چون هگل^{۳۴}، شلینگ^{۳۵}، شوپنهاور^{۳۶}، نیچه^{۳۷}، هارتمن^{۳۸}، برگسون^{۳۹}، هیدگر^{۴۰}، وایتهد^{۴۱} و یونگ^{۴۲} تحت‌تأثیر جنبه‌هایی از تفکر او بودند (پیچ، ۱۳۸۶: ۳۹). او زندگی را به‌سادگی گذراند و با پینه‌دوزی زندگی کرد. او عارفی مکتب‌نندیده بود؛ نه ارسطو را می‌شناخت و نه دیونسیوس آریوپاگویی را. به نظر نمی‌رسد که با فلسفهٔ مدرسی و عرفان قرون‌وسطا هم آشنا بوده باشد. بومه، فیلسوفی متعلق به مکاتب فلسفی نبود، اما تأثیری ژرف بر فیلسوفان آلمان گذاشت (کرمانی، ۱۳۹۶: ۴۰). از او با عناوینی چون شاهزادهٔ فلاسفهٔ الهی، جامع‌ترین و ذوابعدترین عارفان، بزرگ‌ترین عارف و پدر فلسفهٔ آلمانی نام برده می‌شود (Hessayon & Apetrei, 2014: 1). در مجموع حدود سی کتاب از او بر جای مانده که می‌توان برای نمونه از *آرورا* (Arura)، رسالهٔ سه اصل ذات الهی (Three Principles of The Divine Essence)، حیات سه‌بعدی انسان (The Threefold Life of Man)، آثار اشیاء (Signature of All Things)، راز بزرگ (Mysterium Magnum)، چهل پرسش (Forty Questions)، مفتاح (The Clavis) و تجسد مسیح (The Incarnation of Jesus Christ) نام برد.

بومه بر آن بود که «با مطالعهٔ کتاب نهایتاً می‌توان آنچه را نویسنده گفته، تخیل کرد

نه آنکه به معرفت واقعی دست یافت؛ معرفت واقعی آنگاه حاصل می‌شود که روح در ما بیدار شود. حقایق معنوی بسی بالاتر و فراتر از بیانات عقلی‌اند و در بهترین وضعیت می‌توان آن‌ها را با مثال و تصویرگری بیان کرد. آنکه می‌خواهد از من در علم به اشیاء تبعیت کند، پرواز روح مرا متابعت کند و نه نوشته‌های مرا» (Boehme, 2013b: 24,)^۲.

۸. آفرینش انسان

بومه منشأ انسان را بر اساس کتاب مقدس، خاک رس می‌داند. زمین از سه نیروی حاصل از سه اصل و هفت شکل یا خاصیت طبیعت به وجود آمد.^۳ این نیروها میل به انقباض و فشرده شدن داشتند و به ماده تبدیل شدند. به این ترتیب خدا خود را در علم ذاتی یا امر^۴ که در آن تمام قدرت‌های جهان معنوی بر اساس عشق و خشم خدا ثابت می‌شوند، در قالب توده‌ای از خاک منقبض کرد (Idem, 2010a: 5, 1-4). به گفته بومه، ذهن، قدرت الهی در معرفت و ساختن کلمه را فهم می‌کند که خداوند در آن کلمه، خود را فشرده و به ماده معنوی متراکم تبدیل می‌نماید. این ذهن، آبی معنوی و روحانی است که در حال حاضر، بیشترین رنگ^۵ موجود در جهان است. زمینه این رنگ، حکمت است و زمینه حکمت، تثلیث، و زمینه تثلیث، اراده واحد ناشناختنی، و زمینه اراده هم عدم است (Ibid: 5, 14-19). خداوند در روز پنجم دستور داد همه موجودات بر اساس صفت یا نوع خود، از اصل خود ظاهر شوند؛ یعنی بدن از زمین و نفس از صور فلکی و روح از خداوند ایجاد شده و به این وسیله، پیوستگی بالا و پایین انجام و کلمه الهی خود را از طریق کلمه بیرونی بیان کرد (Ibid: 5, 59-60). بنابراین از چرخه منظم طبیعت و چیزی که هم عالی است و هم دانی و در آن همه اشیاء در کنار هم هستند، انسان به صورت خدا آفریده شد. بومه سپس به بندی استناد می‌کند که خدا انسان را به صورت خود آفرید تا بر همه موجودات زمین حکمرانی کند (پیدایش، ۱: ۲۸). برای این کار انسان باید قدرت و فضیلت همه موجودات را داشته باشد (Ibid: 5, 82-84). موجودات از چهار عنصر ساخته شده‌اند، حال آنکه بدن انسان از گرما ساخته

شده که در آن چهار عنصر کنار هم در تعادل‌اند (Ibid: 5, 91-93). بنابراین انسان می‌تواند بر طبیعت حکومت کند، همان طور که خدا بر طبیعت حکومت می‌کند (Ibid: 5, 94). او می‌پرسد: تصویر خدا چیست؟ و می‌گوید خدا انسان زمینی نیست اما انسان باید شبیه و تصویر خدا باشد. او خدا را روحی می‌داند که سه اصل آفرینش در او ساکن هستند. بر این مبنا خدا تصویری می‌سازد که سه اصل در آن باشند. این همان سخن موسی (ع) است که خدا انسان را ایجاد کرد و او را از توده‌ای خاک نیافرید (Idem, 2013b: 9).

روح انسان از خدا دمیده شده (Idem, 2013a: 1, 10) و چون نور الهی به روح می‌آید، بنابراین روح، فرزند خداست (Ibid: 15) و بدون روح، انسان حیوانی غیرمنطقی است (Idem, 2013b: 10, 5). او تصویری است که خداوند در آن آشکار شد، پس انسان معبد واقعی خداست (Idem, 2010a: 5, 106). سپس روح با ورود به جهان، در والدین هبوط و نور الهی را رها می‌کند؛ به این ترتیب، روح باید در تولدی دوباره به خداوند بازگردد (Idem, 2013a: 1, 16). اما چون این کار برای روح امکان‌پذیر نبود، حیات خدا به واسطه عشق به بدن ما آمد و روح انسانی در آن به حیات الهی برده شد تا بتوانیم در تولدی تازه به حیات خدا وارد شویم؛ زیرا همان طور که با روح آدم از حیات خدا بیرون رفتیم^{۶۶}، حیات خدا در مسیح دوباره احیایمان کرد تا در حیات مسیح دوباره به حیات خدا بازگردیم. در اینجا ریاکاری و ظاهرسازی به کسی کمک نمی‌کند؛ زیرا روح فقیر نمی‌تواند به هیچ وجه کمک شود، مگر آنکه خود با نیتی صادقانه، به حیات مسیح وارد شود، سپس توسط خداوند قبول خواهد شد (Ibid: 17). او می‌پرسد که روح خدا انسان را بر اساس کدام شباهت آفرید؟ زیرا هنوز انسانی وجود نداشت و روح خدا خود را به شکل سایه‌ای از واجب الوجود شکل داد. البته این تصویر حیات ندارد و مانند تصویر آینه است (Ibid: 33-35). او این کار را کلمه خدا می‌داند و می‌خواهد که انسان این کلمه را که در حقیقت خود خداست، درک کند (Ibid: 47).

۹. زن و مرد از نظر بومه

در داستان آفرینش کتاب مقدس، تصویری از زن می‌بینیم که عامل شر و هبوط و پست‌تر از مرد است؛ زیرا بیهوده ابتدا آدم و سپس حوا را از دنده او آفرید (پیدایش، ۲: ۲۲). حوا فریب مار را خورد و میوه معرفت را چشید. او به دلیل این گناه باید درد زایمان را تحمل کند و مطیع شوهرش باشد (پیدایش، باب ۳). بومه نگاه دیگری دارد و برای ورود به بحث می‌پرسد تصویر خدا که اکنون به صورت دو جنس مجزاست، چرا در ابتدا مجزا آفریده نشد و موجودی با صفات دوگانه ایجاد گردید؟ او بر اساس عقیده تثلیث که در الوهیت سه شخص دارای شأن یکسانی هستند (مک‌گراث، ۱۳۹۲: ۶۷) می‌گوید، چون پدر و پسر یکی بوده و جدایی ندارند، خدا برای اینکه انسان تصویر او باشد، او را در یک شکل آفرید؛ زیرا اگر ابتدا دو جنس را می‌آفرید، آن‌ها تصویر خدا نبودند (Boehme, 2010a: 6, 6).

بومه پست‌تر بودن زن نسبت به مرد را رد می‌کند و زن را موجودی می‌داند که از همه ماهیات آدم ساخته شده و می‌تواند به کمال برسد تا تصویر خدا باشد (Ibid: 19, 13). زن باید به مرد کمک کند تا وظایفش را با فروتنی انجام دهد. مرد هم باید بداند که زن ضعیف است و به او کمک کند و او را مانند خودش دوست بدارد. زن نیز باید با شوهرش صمیمی باشد تا او از ماهیت خودش در زن لذت ببرد. آن دو می‌توانند یک تن شوند و فرزندان تولید کنند که متعلق به هر دو هستند (Ibid: 20). مرد و زن در پی یافتن باکره بوده و هریک آن را در دیگری جستجو می‌کند و از اینجا میل بزرگ آن‌ها برای روابط جنسی پیدا می‌شود (Ibid: 39).

۱۰. حقیقت و ماهیت بدن یا جسم

به نظر بومه، انسان بهترین موجودی است که از زمین ایجاد شده و به خوردن غذاهای زمینی تمایل دارد (Ibid: 5, 16-18). او انسان را دارای دو حیات می‌داند: حیاتی ابدی که با آن در جستجوی برترین خیر است و زندگی دنیوی محدود و فسادپذیر که شامل خطر سقوط ابدی و بدبختی است (Idem, 2013a: 1, 2). انسان قبل از هبوط، بدنی

آسمانی داشت اما در اثر گناه، زمینی شد و جهان فوراً انسان را در قدرت خود گرفت و او را به حیوان تبدیل کرد (Idem, 2013b: 10, 4). به عقیده بومه، خدا در انسان زندگی می‌کند. بنابراین، هرچه برای دیگران انجام بدهیم، برای خدا انجام داده‌ایم. کسی که برادر و خواهر خود را جستجو کرده و بیابد، خدا را یافته است؛ ما در او یک بدن هستیم که هریک وظیفه خودش را انجام می‌دهد. این اراده خدا بود که با تجسد، انسان را به جایگاه خود بازگرداند (Hartmann, 1891: 242). این بدن متعلق به الوهیت نیست. خداوند خود را در بدن نجس آشکار نمی‌کند بلکه فقط در انسان مقدس آشکار می‌شود. پس هیچ چیز دیگری نباید انجام شود جز بازسازی آن تصویر با استفاده از قلب و نور خدا (Ibid: 243).

۱۱. حقیقت و ماهیت نفس (soul)

از نظر بومه، روح همیشه بوده و خواهد بود و اکنون در بهشت است و هرگز از آن خارج نشده است. اما نفس تحت تأثیر صور فلکی است، درحالی که بدن باید مجدداً در عناصری که به آن تعلق دارد حل شود. انسان به هریک از این حالات نزدیک شود، صفت آن را به خود می‌گیرد. در نفس انسان، تمایل به زیستن در نور خدا وجود دارد (Ibid: 180). منشأ نفس از هواست که در بدن طلوع کرده و روح القدس در آن حکم می‌کند. خیر و شر در نفس قرار دارد و باعث ابتلای انسان به فتنه یا خشم طبیعت می‌شود. خشم اکنون در نفس حاکم است، اما در روح القدس تأثیر ندارد و روح القدس در برابر خشم مبارزه می‌کند. بنابراین، نفس نمی‌تواند به معرفت کاملی در زندگی دست یابد تا در پایان، زمانی که نور و تاریکی جدا شوند و خشم همراه با بدن از بین برود، نفس به وضوح و کاملاً در پدرش، خدا دیده شود. هنگامی که روح القدس نفس را روشن کند، در بدن غلبه کرده، مانع اضطراب قلب می‌شود (Boehme, 2014: 21-28). به عقیده بومه انسان هرگز نمی‌تواند خدا باشد؛ حتی مسیح از نظر انسانی هرگز چنین ادعایی نکرد (Hartmann, 1891: 91). از دیدگاه عرفانی، انسان برای نیل به رستگاری باید تولد تازه یابد و وارد حیات خداوند شود. نفس با قدرت خودش

نمی‌تواند این کار را تحقق بخشد. بنابراین، حیات خدا با عشق و رحمت به طرف ما آمد تا بتوانیم با تولد جدید، رستگار شویم (Ibid: 243).

۱۲. حقیقت و ماهیت روح (spirit)

از نظر بومه، روح از خداست و از حیات و نور الهی برخوردار است؛ در نتیجه فرزند خدا به شمار می‌آید (Boehme, 2013a: 1, 15). به باور او، روح مقوم بدن است و بدون آن، انسان حیوانی غیرمنطقی است (Idem, 2013b: 10, 5). روح با ورود به جهان، در آدم و حوا هبوط کرده و نور الهی را رها می‌کند، لذا باید دوباره به روح خداوند منتقل شود (Idem, 2013a: 1, 16). اما چون این کار برای روح امکان‌پذیر نیست، حیات خدا با عشق و فضل به بدن ما آمد و روح انسان به حیات الهی برده شد تا بتوانیم با تولد تازه به حیات خدا وارد شویم. بنابراین، هریک از ما باید با زندگی در مسیح به خدا وارد شویم؛ در اینجا ریاکاری و ظاهرسازی به کسی کمک نمی‌کند؛ زیرا به روح فقیر نمی‌توان به هیچ وجه کمک کرد، مگر آنکه خود با نیتی صادقانه به حیات مسیح وارد شود، سپس خداوند او را قبول خواهد کرد (Ibid: 17). به عقیده بومه، روح انسان هرگاه متمایل به جهان شود، فاسد می‌شود؛ یعنی:

۱. در سختی میل به ثروت و خوردن و نوشیدن داشته باشد.

۲. در قحطی، خواهان قدرت و توانایی زیاد باشد و خود را بستاید و متکبر شود.

۳. در خشم، خواهان قدرت بی‌رحم شدید است و با برافروختن آتش خشم، خود را شجاع می‌پندارد (Idem, 2013b: 13, 44). بومه به انسان هشدار می‌دهد که هرچه بکاری، همان بدروی؛ زیرا روح در ابدیت باقی می‌ماند. او می‌گوید نطفه پس از انعقاد می‌پندارد به باکره رسیده است. زن و مرد درباره آن نزاع می‌کنند، در نتیجه روح جهان بزرگ، نطفه را پر می‌کند و ناراستی از آن ایجاد می‌شود (Ibid: 45-46).

۱۳. ارتباط بدن و نفس

انسان به دلیل گناه از بهشت رانده و ساکن زمین شد. او در زمین فاسدشده و مورد خشم خدا قرار گرفت که باعث شد دشمن خدا شود؛ در عین حال در تولد روحانی،

فرزند و وارث خداست که با خداوند حکومت و زندگی می‌کند و با خلوص با خداوند متحد می‌شود. بنابراین، نفس انسان باید همیشه با شیطان مبارزه کند؛ زیرا او هنوز در برابر سبب بهشتی قرار دارد و ممکن است خود را به زندان بیندازد. اگر انسان با شیطان مبارزه نکند، ضربه شدیدی خواهد خورد و چنین انسانی باید همیشه زیر صلیب، رنج و بدبختی دنیا قرار بگیرد (Idem, 2014: 17, 30-35).

۱۴. خوانشی از ساحت‌های انسان بر اساس آراء بومه

طبق کاری که برای معرفی ساحت وجودی انسان از نظر دلثون بر اساس طبقه‌بندی ساحت وجودی انسان توسط یکی از صاحب‌نظران انجام شده است، این کار را در آثار بومه هم انجام می‌دهیم.

۱-۱۴. ساحت معرفتی و عقیدتی

بومه می‌گوید عقل نمی‌تواند با اتکا به خود، شخصی را که هم خدا و هم انسان است، بشناسد و تصریح می‌کند که هرچند مسیح شگفتی‌های الهی را آشکار می‌کرد، عقل ظاهری چنان کور است که معجزات عیسی را به شیطان نسبت دهد. علم او که در حیاتش ناشناخته بود، اکنون هم شناخته نشده و بحث‌های زیادی درباره او وجود دارد. بومه به کسانی که از اسرار الهی سخن می‌گویند، توصیه می‌کند که باید روح الهی داشته باشند و در پرتو نور الهی، آنچه را درست می‌دانند، بیان کنند و آن را به خود منتسب نکنند و بدون علم الهی سخن نگویند. او می‌گوید که همه باید دوباره در خدا متولد شویم. برای این کار باید هر ساعت به تجسد مسیح وارد شویم و از خرد زمینی بیرون بیاییم. او این مطالب را نه با گفتار حکیمانه یا خرد دنیوی، بلکه بر اساس معرفتی که از مسیح به دست آورده است، بیان می‌کند. چنین معرفتی است که باعث می‌شود انسان قبل از اینکه گرفتار قضاوت خداوند شود، دوباره به بهشت برسد (Idem, 2010b: 1, 1-5).

۲-۱۴. ساحت احساسی - عاطفی - هیجانی

به عقیده بومه، انسان برای رستگاری نیاز دارد تا رنج و بدبختی خود را احساس کند. او

می‌گوید که فرد ثروتمند چیزی جز عیش و شهوت‌رانی ندارد. با این حال برای شهوت کوتاه‌مدت، بسیاری از افراد، خود را به بدبختی ابدی انداختند. او می‌گوید انسان باید عاقبت خویش را در قلب و ذهنش احساس کند، آنگاه با اشتیاق به رحمت خدا از گناهانش توبه کند و متأسف باشد. انسانی که روح مسیح او را به توبه وامی‌دارد، به‌طوری که قلبش هم برای دانستن و هم ندبه کردن از گناهان آماده می‌شود، بسیار شایسته یاری شدن است (Idem, 1977: 6).

۳-۱۴. ساحت ارادی

انسان با گناه آدم به حیوان تبدیل شد و در این جهان نیز در خدا زندگی نکرد. اما این اراده را دارد که دوباره در خدا وارد شود و تصویر خدا شود (Idem, 2010b: 4, 6). البته این وضعیت به همین شکل باقی نماند بلکه با تقدیه عیسی انسان از گناه ازلی نجات یافت و توانست در خدا زندگی کند. بنابراین این سخن بومه به قبل از تقدیه و سخنی که قبلاً نقل کرده‌ایم، به بعد از تقدیه ربط پیدا می‌کند. دلیل زمینی شدن انسان این بود که از اراده خدا خارج شد و با اراده خودش زندگی کرد. آدم با هبوط، جوهر آسمانی را از دست داد و جوهر زمینی را به دست آورد که از آن خشم، بدبختی و بیماری سرچشمه می‌گیرد (Idem, 2010b: 5, 8-9). اراده انسان در توبه حقیقی نقش دارد. به باور بومه، در صورت لزوم، فرد باید تمام چیزها را برای توبه واقعی رها کرده و هرگز از این تصمیم عدول نکند. انسان باید با میل خودش، لذت جهان را ترک کند و با شکیبایی وارد عشق و مرگ مسیح شده و تمام امید و اعتماد خود را بر زندگی آینده قرار دهد. روح و اراده‌اش تمام اعمال خود را در جهان آغاز و پایان دهد و به خاطر کلمه و وعده مسیح که اجر آسمانی را به انسان ارائه می‌کند، به‌راحتی هر سختی و رنج را تحمل کند. در این حالت ممکن است در عشاء ربانی پذیرفته شده و جزء فرزندان مسیح شود و با خون مسیح، آمیخته و با جنبه انسانی او متحد شود (Idem, 1977: 6).

۴-۱۴. ساحت گفتار

ساحت گفتار در نظر بومه اهمیت فراوانی دارد. او به افرادی که دیگران را مسخره

می‌کنند یا واعظان دروغ‌گو که در کلیسا هر کلمه‌ای را به راحتی تکرار می‌کنند و در ضمن خواهان رسوا شدن دیگران هستند، هشدار می‌دهد: «گمان نکنید مسیحیان خوبی هستید، زیرا غلت خوردن در لجن یا خوابیدن برای شما بهتر از این است که برای تمسخر دیگران چیزی یاد بگیرید تا شیطان در کلیسای سنگی، روح شما را با خشونت و تمسخر پلید نکند. چنین خوابی در کلیسا چه مبارک است وقتی واعظ شیطان را به قلب میهمان فرامی‌خواند! بهتر است بخوابید تا خشونت را تصور کنید یا قلب خود را با لعن و نفرت پر کنید» (Idem, 2013a: 9, 28-29). او با اشاره به کشیشان دروغ‌گو می‌گوید: «ای سوفسطائیان، که خطابه‌های خود را با ناسزا به پدرانتان پر می‌کنید، شما که از حسادت، به صادق‌ترین افراد ناسزا می‌گویید، چگونه می‌توانید گله-مسیحیان-را متوقف کنید؟ درحالی‌که باید آن‌ها را به مراتع سبز، به راه مسیح (عشق، عفت، فروتنی) رهبری کنید، اما شما آن‌ها را با ناسزا پر کرده‌اید؛ بهتر بود با ناسزاهای خود در طویلۀ خوک بودید تا بر فراز منبر باشید، در آن صورت کسی را اغوا نمی‌کردید» (Ibid: 9, 28-29).

۵-۱۴. ساحت کردار

بومه معتقد است انسان هرچه در دنیا بکارد، در آخرت درو خواهد کرد (Idem, 2013b: 13, 45). او در داستان فرد ثروتمند و همسایه فقیر می‌گوید، تائبی مشاهده می‌کند که در تاکستان مسیح کار نکرده است و همین باعث اندوه او می‌شود. لذا از انسان می‌خواهد در تاکستان مسیح کار کند تا بتواند به سعادت برسد. به گفته بومه، وقتی انسان می‌خواهد توبه کند، قبل از شروع نماز باید جایگاه روحش را در نظر بگیرد که از خدا جدا و به زندگی زودگذر و زمینی متمایل شده است. در مرحله بعد، باید در نظر بگیرد که این‌ها خصومت آشکار علیه خداوند است. سپس می‌پرسد: «به دلیل چه کار شنیعی باید متحمل درد و رنج و فساد در بدنمان شویم» (Idem, 1977: 2). بومه می‌گوید کردار انسان می‌تواند باعث فساد بدن و سپس فساد روح شود. به عقیده او سه زنجیر روح انسان را در بند کرده است: اول، خشم شدید خدا؛ دوم،

تمایل شیطان علیه روح که آن را وسوسه و تلاش می‌کند به طبیعت شیطانی بکشاند؛ سومین و مخرب‌ترین زنجیری که روح با آن روبه‌روست، فساد جسم زمینی است که پر از تمایلات شریرانه است. در اینجا انسان باید در ذهن داشته باشد که با روح و بدن در باتلاق گناه، در دهانه جهنم قرار دارد. به این ترتیب بومه از انسان می‌خواهد که برای مقابله با فساد روح خود مرتکب اعمال شریرانه نشود.

۱۵. مقایسه آراء دلئون و بومه درباره انسان و ابعاد وجودی او

۱. دلئون آفرینش را تجلی ان‌سوف در قالب سفیره‌ها و انسان را نقطه پایان فرایند آفرینش می‌داند، خدا به صورت انسان (آدم قدمون) در جهان ظهور می‌یابد و دارای دو وجه کیهانی و انسانی است که بر همه عوالم احاطه دارد و صورت جسمانی او منشأ بنی آدم است. بومه آفرینش انسان را از خاک رس می‌داند که از سه نیروی حاصل از سه اصل به وجود آمده است. بدن انسان از زمین و نفسش از صور فلکی و روحش از خداست و به این وسیله پیوستگی بالا و پایین انجام می‌شود. چون انسان به صورت خدا آفریده شده، دارای فضیلت تمام موجودات است و می‌تواند بر آن‌ها حکومت کند.

۲. به اعتقاد دلئون، آفرینش در صورتی می‌تواند حفظ شود که تعادل بین نیروهای مذکر و مؤنث برقرار باشد، وحدت آدم و حوا (ارتباط جنسی هر مرد و زنی)، باعث ایجاد وحدت در عوالم معنوی هم هست. بومه می‌گوید خدا برای اینکه انسان تصویر او باشد، از ابتدا دو جنس را مجزا نیافرید اما در اثر گناه، دو جنس مجزا شدند. زن از نظر بومه، موجودی پست‌تر از مرد نیست بلکه می‌تواند به کمال برسد. مرد و زن به دنبال یافتن باکره در یکدیگر هستند و از اینجا میل آن‌ها برای روابط جنسی پیدا می‌شود.

۳. دلئون مراتب سه‌گانه روح را نام می‌برد و به تفصیل به سرانجام آن‌ها اشاره می‌کند و روح را هم‌جوهر با خدا می‌داند؛ اما بومه چنین تفصیلی در باب روح ندارد. با این حال روح را فرزند خدا می‌داند که بدون آن انسان به حیوانی غیرمنطقی تبدیل می‌شود، فلسفه وجودی بدن، حفاظت روح در برابر غضب شیطان است.

۴. بنا بر زهر، نه تنها آدم قدمون بلکه هر انسانی مظهر سفیروت است و راز الوهیت

از طریق معرفت به انسان قابل درک است. کسی که ایمانش کامل شود، به معرفت
اعلی نائل خواهد آمد. از نظر بومه، عقل انسان نمی تواند شخصی را که هم انسان و هم
خداست بشناسد. او به کسانی که از اسرار الهی سخن می گویند، توصیه می کند بدون
علم الهی سخن نگویند. برای این کار باید به تجسد مسیح وارد شده، از خرد زمینی
خود خارج شویم. این معرفت انسان را به بهشت می رساند.

۵. دلثون کسی را عارف می داند که خدا را احساس نماید و این کار با ایجاد تعادل
در خواسته ها ممکن است، نقطه ای در قلب انسان مربوط به تمایلات معنوی است که
انسان وظیفه دارد آن را پرورش دهد. از نظر بومه، انسان برای رستگاری باید بدبختی
خود را احساس کند، آنگاه با اشتیاق به رحمت خدا به خاطر گناهانش توبه نماید؛
چنین انسانی که روح مسیح او را به توبه می کشاند، شایسته کمک شدن است.

۶. دلثون معتقد است انسان در اختیار کامل آفریده شده و می تواند خیر و شر را
انتخاب کند. او وظیفه دارد با انجام اعمال نیک، جهان بالا و پایین را ترمیم نموده و
باعث تکامل عالم و رستگاری خود شود. از دیدگاه بومه، انسان با گناه آدم به حیوان
تبدیل شد اما این اراده را دارد که دوباره تصویر خدا شود. اراده انسان برای توبه
حقیقی نقش دارد؛ او باید با اراده خود، لذت جهان را ترک و سختی را تحمل کند. در
این حالت ممکن است در عشاء ربانی پذیرفته و با جنبه انسانی مسیح متحد شود.

۷. به باور دلثون، دعا کششی میان عرش اعلی و زمین است و گناه مانع رابطه
گفتاری انسان و خدا می شود. از این نظر، ساحت گفتار از مهم ترین عوامل نجات
انسان است. بومه به کسانی که دیگران را مسخره کرده یا به واعظان دروغ گو هشدار
می دهد که گمان نکنند مسیحی خوبی هستند. او خوابیدن در کلیسا را بهتر از شنیدن
خطابه ای می داند که با دروغ و تمسخر آمیخته باشد.

۸. از نظر دلثون، اگر کسی خودخواهی اش را به نوع دوستی تبدیل نکند، همچنان به
تناسخ در جهان ادامه خواهد داد. انسان وقتی می تواند جلوی این کار را بگیرد و با
اختیار، خواسته هایش را تغییر دهد. بومه معتقد است انسان هر چه در دنیا بکارد، در

آخرت درو خواهد کرد، لذا از انسان می‌خواهد در تاکستان مسیح کار کند و به‌سوی خدا بازگردد. کردار انسان می‌تواند باعث فساد بدن و روح شود، از این لحاظ بومه از انسان می‌خواهد برای مقابله با فساد روح خود، از ارتکاب اعمال شریانه دوری کند.

۱۶. نتیجه‌گیری

دلئون انسان را تجلی خدا و بومه روح انسان را از خدا می‌داند. به نظر هر دو، انسان می‌تواند باعث تعادل و کمال عالم بشود. دلئون روح را دارای مراتب سه‌گانه می‌داند اما بومه چنین تفسیری ندارد و روح را فرزند خدا می‌داند. به عقیده دلئون، هر انسانی مظهر سفیروت است و راز الهی با معرفت به انسان قابل دسترسی است؛ اما از نظر بومه عقل انسان نمی‌تواند شخصی را که هم خدا و هم انسان است بشناسد، اما انسان با ورود به تجسد مسیح می‌تواند به بهشت برسد. هم دلئون و هم بومه انسان را دارای اختیار می‌دانند که با انجام کارهای نیک باعث تکامل عالم و رستگاری خود شود. هر دو عارف در باب اخلاق و کردار انسان اعتقاد دارند که انسان باید با نوع‌دوستی و دوری از ارتکاب شرور، از فساد خود جلوگیری کند.

دو عارف در بیشتر موارد نظرات نزدیکی دارند و اختلاف‌های موجود در دیدگاه آن‌ها به اختلاف دیدگاه یهودیت و مسیحیت در باب توحید و تثلیث بازمی‌گردد؛ مثلاً دلئون در سنت توحیدی یهود نمی‌تواند روح را فرزند خدا بنامد و از این‌رو به هم‌جوهر بودن روح و خداوند اذعان می‌کند، اما بومه روح را فرزند خدا می‌داند که می‌توان این دیدگاه را اشاره‌ای به هم‌جوهر بودن اب، ابن و روح القدس در مسیحیت دانست. از این‌رو می‌توان نتیجه گرفت که هم دلئون و هم بومه روح را هم‌جوهر خداوند می‌دانند.

پی‌نوشت‌ها

۱. Moses de León (۱۲۵۰-۱۳۰۵م) که به عبری، موشه بن شم طوو نامیده می‌شود.
۲. Solomon ibn Gabirol (۱۰۲۱-۱۰۵۸م)؛ گروتز او را افلاطون یهودی و اشنايدر او را اصلی‌ترین نویسنده فلسفی در میان یهود و اعراب می‌داند (Gottheil: 526).

۳. Judah Halevi (۱۰۷۵-۱۱۴۱م)؛ پزشک، شاعر و فیلسوف یهودی اسپانیایی.
۴. Moses ben Maimon (۱۱۳۵-۱۲۰۴م)؛ فیلسوف، پزشک، ستاره‌شناس و عالم تلمودی یهودی از بزرگ‌ترین عالمان یهودی است که آثار خود را به زبان عربی نوشته است (Jacobes: 73).
۵. Joseph ben Abraham Gikatilla (۱۲۴۸، بعد از ۱۳۰۵م)؛ عارف اسپانیایی و از شاگردان ابراهیم ابوالعافیه.
۶. پیرو مکتب قبالة نبوی ابراهیم ابوالعافیه است. وی صاحب کتاب سفرها-أورا (کتاب نور) است.
۷. Shushan Eduth گل سرخ شهادت.
۸. Sefer Ha-Rimmon کتاب انار.
۹. Sefirot سفیره‌ها تجلیات الهی‌اند. آن‌ها با هم جهان وحدت الهی (عالم‌ها دیحودا) را تشکیل می‌دهند. زُهر کوشیده است آن‌ها را تفسیر کند.
۱۰. Eyn Sof ان‌سوف کمال مطلق غیرقابل تفکیک است و به صورتی که امکان پدید آمدن دانشی از ذاتش وجود داشته باشد، آشکار نمی‌شود و در دسترس عمیق‌ترین تفکرات هم نیست. از طریق موجودات، ممکن است آن را به‌عنوان اولین علت نامحدود استنباط کنیم (Scholem: 558).
۱۱. Keter یا تاج.
۱۲. Hokhmah یا حکمت.
۱۳. Binah یا آگاهی.
۱۴. Hesed یا لطف و عظمت.
۱۵. Din یا قضاوت.
۱۶. Tifert یا زیبایی و رحمت.
۱۷. Nethzah یا پیروزی.
۱۸. Hod یا شکوه.
۱۹. Yesod یا عدالت.
۲۰. Malkhot یا پادشاهی و حضور خداوند.

21. Adam Elyon
22. Adam ila'ah
23. Adam Kadmon

۲۴. در قبالا عوالم وجود چهار دسته‌اند: ۱. عالم صدور، تجلی و سفیروت‌ها؛ ۲. عالم روحانی که سرشار از حضور الهی (شخینه) است؛ ۳. عالم صور ملانک، ارواح و جن؛ ۴. عالم مادی محسوس (ابراهیم: ۲۱).
۲۵. Matkela مقیاس‌ها.
۲۶. Neshamah، جان اعلی عمیق‌ترین نیروی شهودی است که انسان را به‌سوی اسرار خداوند رهنمون می‌کند (دلئون، ۱۳۹۷: ۱۶).

۲۷. Ruah روح.

۲۸. Nefesh، نفس حقیقی و طبیعی که به هر انسان عطا می‌شود (همان: ۱۷).

29. Zelem

30. Cognitive or doxastic

31. Emotive or affective

32. Conative

۳۳. Tikkun رسالت اصلی تیقون ترمیم بی‌نظمی حاصل از گناه انسان است (Scholem, Kabbalah: 598).

34. Georg Wilhelm Friedrich Hegel

35. Friedrich Wilhelm Joseph von Schelling

36. Arthur Schopenhauer

37. Friedrich Wilhelm Nietzsche

38. Karl Robert Eduard von Hartmann

39. Henri Bergson

40. Martin Heidegger

41. Alfred North Whitehead

42. Carl Gustav Jung

۴۳. سه اصل، آتش، نور و این جهان است و هفت شکل، سختی، جاذبه، تلخی، آتش، نور، صدا و طبیعت است (Boehme, 2013a: xi-xii).

44. Fiat

45. Tincture

۴۶. زیرا فرزندان آدم همه چیز را از والدین خود به ارث بردند.

منابع

0 کتاب مقدس.

0 آندرهیل، اولین (۱۳۹۲)، *عارفان مسیحی*، ترجمه حمید محمودیان و احمدرضا موبدی، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.

0 ابراهیم، علیرضا (۱۳۸۶)، «ویژگی‌های انسان کامل در فصوص الحکم و مقایسه آن با اوصاف آدم علیون در زهر»، *پژوهشنامه ادیان*، شماره ۱، ۱-۳۰.

0 اکبریان، رضا و نویگلینز، امیلی (۱۳۸۹)، «رابطه میان روح و جسم و نتایج معادشناختی آن در فلسفه یاکوب بومه در مقایسه با نظریه ملاصدرا»، *حکمت و فلسفه*، شماره ۲۴، ۲۹-۴۶.

0 اپستاین، ایزیدور (۱۳۸۸)، *یهودیت؛ بررسی تاریخی*، ترجمه بهزاد سالکی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

0 بادنج، حسن (۱۳۹۳)، «انسان کامل به روایت ابن عربی و دلنون»، *ادیان و عرفان*، شماره ۲، ۱۷۳-۲۱۳.

0 دلنون، موسی (۱۳۹۷)، *زوهر؛ کتاب روشنائی*، انتخاب گرشوم شولم، ترجمه هما شهرام‌بخت، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- 0 بیچ، رولاند (۱۳۸۶)، «یاکوب بومه و اسلام»، ترجمه احمد رجبی، هفت آسمان، شماره ۳۶، ۶۶-۳۷.
- 0 حاج ابراهیمی، طاهره و رامیشی، شهربانو (۱۳۹۲)، «فرجام‌شناسی انسانی در تفکر قبالا»، پژوهش‌های ادیانی، شماره ۱، ۱۰۳-۸۳.
- 0 شولم، گرشوم (۱۳۹۲)، گرایش‌ها و مکاتب اصلی عرفان یهود، ترجمه علیرضا فهیم، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- 0 فانینگ، استیون (۱۳۸۴)، عارفان مسیحی، ترجمه فریدالدین رادمهر، تهران: نیلوفر.
- 0 قبری، بخشعلی (۱۳۹۶)، متون دینی و نظام‌های عرفانی مسیحیت، تهران: نوشناخت.
- 0 _____ (۱۳۹۶)، نظام‌های عرفانی یهود، تهران: نوشناخت.
- 0 کرمانی، علیرضا (۱۳۹۶)، «نقد و بررسی وجودشناسی عارف لوتری یاکوب بومه»، معرفت ادیان، شماره ۳۲، ۵۶-۳۹.
- 0 مک‌گراث، آلیستر (۱۳۹۲)، درسنامه الهیات مسیحی، ترجمه بهروز خدادادی، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- 0 کریمی، سودابه (۱۳۸۴)، «درآمد»، بانگ آب، مقدمه مصطفی ملکیان، تهران: نشر شور.
- 0 ملکیان، مصطفی (۱۳۸۸)، «درس‌گفتارهایی در روش‌شناسی مطالعات مقایسه‌ای عرفان»، قم: انتشارات ادیان و مذاهب.

0 Hessayon, Ariel and Apetrei, Sarah (2014), *An Introduction to Jacob Boehme*, Routledge Tylor & Francis Group.

0 Boehme, Jacob (2013a), *The Threefold Life of Man*, Translated by Wayne Kraus 2013, Jacob Boehme Online.

0 ----- (2013b), *The Three Principles of The Divine Essence*, Transcribed by Wayne Kraus, Jacob Boehme Online.

0 ----- (2010a), *The Election of Grace*, Kessinger Publishing.

0 ----- (2010b), *The Incarnation of Jesus Christ*, Transcribed by Wayne Kraus, Jacob Boehme Online.

0 ----- (2014), *Aurora*, Transcribed by Wayne Kraus, Jacob Boehme Online.

0 ----- (1977), *The Way to Christ*, Paulist Press; New edition.

0 Hartmann, Franz (1891), *The Life and Doctrines of Jacob Boehme*, at sacred-texts.com

0 Gottheil Richard, Stephen S. Wise, Michael Friedländer, *Ibn Gabirol, Solomon ben Judah*, Jewish encyclopedia, vol. 6, p. 526.

0 Jacobes, Josef, *Moses ben Maimon*, Jewish encyclopedia, Vol. 9, p. 73.

0 Kayserling, Meyer, *DeLeon Moses*, Jewish encyclopedia, Vol. 8, p. 7.

0 Laitman, Michael, *The Zohar*, Laitman Kabbalah Publishers.

0 De-Manhar Nurho, *The Sepher ha-Zohar. Or The book of Light*. Originally published in "The Word" Edited by H.W. Percival New York, Theosophical Publishing Company [1900-14].

0 Scholem, Gershom, *Kabbalah*, encyclopedia Judaica.